

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاطرات
رجبعلی ظاهری



تهران، ۱۳۷۵



■ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی

■ خاطرات رجبعلی طاهری

□ چاپ اول: ۱۳۷۵ - تیرماه - ۳۳۰۰ نسخه

□ حرد لچینی، آیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات سوره

□ نقل و چاپ و نوشته ها منوط به اجازه رسمی است.

فهرست مطالب

۶	اندیشه‌های سیاسی در خانواده
۷	ورود به میدان مبارزه
۷	نخست‌وزیری مصدق و ملی شدن صنعت نفت
۹	گروه‌های مخالف مصدق
۱۰	اوضاع اقتصادی ایران در زمان نخست‌وزیری مصدق
۱۱	آغاز اشعاب در «حزب ایران» و تشکیل گروه اوسوبالیست‌های خدایپرست»
۱۲	تحلیل شرایط جامعه در زمان مصدق
۱۳	مروری بر شیوه مدیریت دکتر محمد مصدق
۱۴	علل شکست دکتر مصدق
۱۴	سرکتهای پس از کودتا
۱۶	چگونگی دستگیری برای اولین بار
۱۸	مهاجرت به شیراز برای تحصیل و تداوم مبارزه
۱۹	بازداشت فداییان اسلام
۱۹	حرکت به تهران و توسعه فعالیت
۲۰	اختلاف عقیدتی در حزب مردم ایران
۲۱	رکود مبارزات
۲۱	تشکیل «انجمنهای اسلامی دانشجویان» به عنوان یک جریان مبارزاتی
۲۱	حضور در «مسجد هدایت»
۲۲	انجمن اسلامی دانشگاهها، محور جدید حرکت‌های ملی
۲۲	آشنایی با گروه‌های متفرقه
۲۴	اسیای سالروز ۲۱ آذر
۲۵	جایگاهی قدرت در کابینه و تأسیس «نهضت آزادی»
۲۷	دوران دانشجویی چگونگی گذشت؟
۳۰	برخورد رژیم و جبهه ملی با مسأله انتخابات بعد از رحلت آیه الله بروجردی
۳۱	طرح «انجمنهای ایالتی و ولایتی» شروعی برای قیام ملی
۳۳	حضور پر قدرت امام خمینی در صحنه مبارزات
۳۴	ماجرای فیضیه
۳۵	تحول در دانشگاه و جامعه
۳۷	تلقین ارتباط با امام
۳۸	خرداد ۱۳۲۲
۴۱	یازده خرداد ۱۳۲۲ نقطه عطف انقلاب اسلامی
۴۴	عقب نشینی رژیم در برابر مردم و علما
۴۶	استقبال ملت از آزادی امام
۴۷	توطئه چندین شاه و آمریکا
۴۹	توطئه تأسیس «اتحادتالیف» به عنوان عامل ایجاد متفرقه
۴۹	انتخابات مجلس، طرح کاپیتولاسیون

۵۲	سال ۱۳۴۵ (چشم ۲۵ ساله سلطنت شاه)
۵۲	تاجگذاری شاه
۵۳	همزمانی تاجگذاری شاه و یزید از نظر تاریخی
۵۳	توطئه دراز مدت رژیم برای حذف نام امام از دفتر مرجعیت
۵۴	تلاش برای مطرح ساختن رهبری امام در داخل کشور
۵۷	وقایع سالهای ۲۷-۱۳۴۵
۵۷	آیه الله طالقانی در شیراز
۵۹	سال ۱۳۴۶ و لایحه خانواده
۶۰	سفر به مکه و نجف اشرف و دیدار با امام
۶۱	موقعیت امام در حوزه نجف
۶۲	از خاطرات نجف
۶۵	دیدار شدن بهلول در پی شبی سی ساله
۶۸	بازگشت به ایران و تلاش برای آموزش نیروهای چریکی
۶۹	چگونگی برپا شدن من توسط ساواک
۷۱	بخشی دیگر از اطلاعات فاش می شود
۷۲	آخرین نکته از زندان قول قلعه
۷۵	شهادت آیه الله سعیدی در زندان
۷۵	زندان قصر
۷۶	فعالتهای فرهنگی در زندان
۷۶	جایگاه بحث و استدلال عقیدتی در زندان
۷۸	آزادی از زندان قصر
۷۹	آغازی دوباره در شیراز
۸۰	تفایل دیدگاهها
۸۲	سالهای ۵۰-۱۳۴۹
۸۳	مقابله با جشنهای ۲۵۰۰ ساله در دانشگاه
۸۵	مقابله با جشنهای ۲۵۰۰ ساله در شیراز
۸۶	سال ۱۳۵۱، ضربه ای از غورن
۹۰	پیروزی طاهری ساواک
۹۱	ساواک در پی دستگیری اعضای مجاهدین خلق
۹۳	آغاز برخوردهای فرهنگی - عقیدتی در زندان
۹۴	آغاز حرکتهای مناقضانه مجاهدین
۹۴	آزادی از زندان ۱ تداوم مبارزه
۹۷	روند مبارزات از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶
۹۸	سال ۱۳۵۶، آشکار شدن نشانه های انقلاب اسلامی
۹۹	شریعتی و جریانهای فکری تازه در کشور
۱۰۰	شهادت آقا مصطفی خمینی و آغاز طوفان انقلاب
۱۰۱	نوزده دی ۱۳۵۶ - نقطه عطف مبارزات ملت
۱۰۳	مروری بر عقاید و اندیشه های «سید مهدی هاشمی» و همفکرانش در زندان
۱۰۶	اشتباه «نهضت آزادی» در آستانه انقلاب اسلامی
۱۰۸	استاد حیاتی ساواک و استفاده به موقع از آنها
۱۱۱	انفجار نور و آغاز پیروزی ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷
۱۱۵	استاد و مدارک
۱۳۵	فهرست اعلام

من متولد بیست و نهم شهریور ماه سال ۱۳۱۵ شمسی در شهرستان کازرون هستم. تحصیلات ابتدایی را تا سال دوم در این شهر گذراندم و پس از آن به اتفاق خانواده به شیراز عزیمت کردم.

در شیراز نیز به ادامه تحصیل پرداختم و کلاس ششم ابتدایی من مصادف با قیام ملی شدن نفت، در سال ۱۳۲۹ گردید.

پدرم مردی زحمتکش بود که به بزازی اشتغال داشت. علاقمندی ایشان از یک طرف و احساس وظیفه من از جانب دیگر موجب شد که در کار بزازی به وی کمک کنم، اما هرگز اجازه ندادم که لطمه‌ای به وضعیت تحصیلی‌ام وارد شود.

از آن جا که در آن ایام باتکها به کاسیها وام می‌دادند و ربا می‌گرفتند، تمام سعی و کوشش من در جهت رفع نیاز مالی خانواده، خصوصاً پدرم بود تا از بدهکاری به بانک جلوگیری کنم و خوشبختانه با پرداختن همزمان به کار و تحصیل شبانه، در این امر توفیق یافتم.

پیش از آن، یعنی در سال ۱۳۲۴ که حدوداً نه ساله بودم، جنوب ایران شاهد نهضتی بود که «نهضت جنوب» نام گرفت. بعضیها از آن با عنوان جنگ زرگری «قوام» یاد می‌کردند که بهانه‌ای باشد، برای خارج ساختن روس و انگلیس از کشور؛ چون روسها در شمال و انگلیسها در جنوب، هر کدام به نوبه خویش چشم طمع به خاک ایران دوخته بودند و احتمالاً قوام با ایجاد نهضت‌های مصنوعی در کردستان و

فارس، در صدد خارج ساختن بیگانگان از کشور برآمده بود. در همین سال پدرم به زیارت خانه خدا رفت^۱ و من به علت عدم وجود بهداشت مناسب به نوعی بیماری بسیار سخت چشمی مبتلا شدم.

درد چشم من ماهها طول کشید و موجب شد که یک سال تحصیلی از درس خواندن محروم شوم. معالجه پزشکان هم سودی نداشت. در همان وقت پدرم به حج مشرف شد و پس از شش ماه که برگشت مقداری داروی چشم نیز با خود به همراه آورد.

با مصرف دارو، اندک اندک چشمان بیمارم بهبود پیدا کردند و پس از آن که نیمی از دید چشم خود را باز یافتم، متأسفانه دارو تمام شد و بینایی من در همان اندازه باقی ماند.

محل تحصیل من در شیراز، مدرسه ای مذهبی به نام فرصت بود که مدیریت آن را مردی متدین و مسؤلیت پذیر به نام حاج عباس فرد برعهده داشت. برقراری نماز جماعت و برگزاری جلسات دینی از صفات ویژه این دبستان بود و در آن جا تلاش بسیاری برای تربیت صحیح دانش آموزان به عمل می آمد. حاج عباس فرد، هم چنین از دوستان نزدیک و صمیمی آیه الله شیخ بهاء الدین محلاتی - از مراجع بزرگ فارس - محسوب می شد.

□ اندیشه های سیاسی در خانواده

پدرم محمد حسن که حدوداً پنج سال از بنده بزرگتر است^۲ در سالهای دبیرستان، همکاری سیاسی گسترده ای با «حزب ایران» داشت و نشریات مختلفی را تهیه می کرد. من این نشریات را مطالعه می کردم و طبعاً از آنها تأثیر می پذیرفتم. این موضوع، زمینه ورود من را به مسایل سیاسی فراهم آورد. در همان زمان که رزم آرا توسط اعضای فداییان اسلام ترور شد و ما بسیار خوشحال بودیم، همین اقدام باعث علاقمند شدن من به فداییان اسلام و آشنایی بیشتر با امر مبارزه گشت. دکتر علی شریعتمداری^۳ از ابتدا با خانواده ما، خصوصاً با برادرم آشنا و همکار بود و

۱. دکتر محمد حسن طاهری (پزشک).

۲. عضو کتونی شورای عالی انقلاب فرهنگی.

فعالتهای سیاسی مشترکی داشتند.

□ ورود به میدان مبارزه

هنگام مبارزات ملی شدن صنعت نفت، دکتر شریعتمداری و برادرم، اعلامیه‌های کوچکی را تهیه می‌کردند که بر روی آنها چنین نوشته شده بود: «صنعت نفت باید در سراسر کشور ملی شود.» آنها این برگه‌ها را به من می‌دادند و می‌گفتند که در بین دانش‌آموزان مدرسه پخش کنم و همچنین از بچه‌ها بخواهم تا این اعلامیه‌ها را بر روی لباسهایشان سنجاق کنند.

برادرم می‌گفت: «این شعار، باید شعار همه ملت ایران باشد.» زمانی که دکتر مصدق در سایه حمایت مردم به نخست‌وزیری رسید، توده‌ایها به مخالفت با او برخاستند. ما نیز به همین علت، مبارزه با توده‌ای‌ها را آغاز کردیم.

□ نخست‌وزیری مصدق و ملی شدن صنعت نفت

آغاز نخست‌وزیری مصدق، با پایان دوره پانزدهم مجلس و شروع دوره شانزدهم آن همراه شد. مصدق بر این عقیده اصرار داشت که چنانچه انتخابات در نهایت آزادی صورت پذیرد، قطعاً نمایندگان واقعی ملت به مجلس راه خواهند یافت و حکومت ملی استوارتر خواهد شد، اما این فرضیه به وقوع نپیوست و با اعمال نفوذ شدید انگلیسیها، تعداد زیادی از افراد وابسته به بیگانگان وارد مجلس شدند که سردار فاخر نماینده خواتین شیراز و از مهره‌های اصلی و مشهور انگلیس از آن جمله بود. چون اکثریت مجلس از این دسته افراد تشکیل شد، مصدق رأی اعتماد لازم را به دست نیاورد و قوام السلطنه مجدداً به نخست‌وزیری رسید.

در این هنگام آیه الله کاشانی تهدید کرد که حکم جهاد خواهد داد و بدنبال آن بازار تعطیل شد. ما نیز در این میان و در حد توان به توسعه قیام پرداختیم.

کاسبها پس از بستن مغازه‌های خود، در وسط میدان شهر اجتماع می‌کردند، و پس از راهپیمایی تا اداره پست و تلگراف، تلگراف‌هایی را مبنی بر مخالفت با موافقت به مرکز مخابره می‌کردند. شعار آن روز، بازگشت مصدق به نخست‌وزیری و عزل قوام السلطنه بود که به صورت «یا مرگ یا مصدق» بیان می‌شد. در کازرون اعتراض، تحصن و تظاهرات مردم به خوبی برگزار شد و نیروهای ارتش دخالتهی در

این امر نداشتند. هر چند که در آن روز - ۳۰ تیرماه سال ۱۳۳۱ - تعداد زیادی از مردم تهران کشته شدند.^۱

قبل از آن در اردیبهشت سال ۱۳۳۱ خلع پد انگلیسیها از صنعت نفت برعهده مهندس بازرگان گذاشته شده بود و علی رغم ملی شدن آن، توطئه‌ها یکی بعد از دیگری ادامه داشت و قیام ملت به رهبری آیه‌الله کاشانی موجب بازگشت مصدق به حکومت گردید. روشی که مصدق در این میان در پیش گرفت، چنین بود که کوچکترین اختلاف یا بحث و جدلی را که در مجلس و دربار پیش می‌آمد، فوراً به اطلاع ملت می‌رساند و شور و هیجان خاصی را به کشور می‌بخشید. حتی کودکان هفت - هشت ساله نیز در خیابان‌ها به شعار دادن علیه چرچیل و انگلیس می‌پرداختند و گرایش به مسایل سیاسی، محدود به سن و سال خاصی نمی‌گردید. در آن موقع چرچیل سمبل طاغوت زمان بود و به عنوان نقطه تقابل مبارزات ملت ایران شناخته می‌شد.

پس از خنثی شدن توطئه انگلیس در مجلس، و بازگشت مصدق به مسند صدارت به خوبی آشکار گردید که تا چه اندازه باید از خطر نفوذ انگلیسیها نگران بود و اعمال قدرت آنها را جدی گرفت. مصدق پس از بازگشت به مقام نخست‌وزیری دریافت که مجلس شانزدهم، کاملاً انگلیسی و دستچین شده است؛ پس درصدد برآمد تا آن را منحل کند. مشکل اصلی در این میان، بافت روستایی کشور و بی‌سوادی اکثریت مردم بود که تحت سیطرهٔ خانها، کلاترها، کدخداهای ... قرار داشتند و همین خوانین با انگلیسیها رابطه داشتند.

بنابراین حضور خوانین و افراد وابسته به انگلیس در مجلس، تعجب چندانی نداشت و این بزرگترین مشکل مصدق محسوب می‌شد.

مصدق به خوبی دریافته بود که کار کردن با چنین مجلس مخالفی ممکن نیست و باید به حذف آن اقدام کند. در این میان، چند گروه دیگر هم در صف مخالفان مصدق قرار داشتند.

۱. پیروزی قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ یک پیروزی چشم‌گیر بود که با افترا و تهدید به حکم جهاد حضرت آیه‌الله کاشانی و همت و فتاکاری فداییان اسلام و مردم قهرمان تهران انجام گرفت و پس از آن در تهران و سایر شهرستانها جشن مفصل و شادی و سرور برپا شد.

□ گروه‌های مخالف مصدق

۱- کانون افسران بازنشسته، متشکل از افسرانی که توسط مصدق بازنشسته شده بودند. این افسران همگی وابسته به دربار و شاه محسوب می شدند و تلاش می کردند در کار مصدق اختلال ایجاد کنند.

۲- عوامل سرسپرده انگلیس. این افراد شخصیهایی به شمار می آمدند که کنار زده شده و دولت انگلستان در پی تقویت آنان برآمده بود.

۳- دودستگی در میان روحانیون هم جناح مخالف دیگری را برای مقابله با مصدق تشکیل می داد. روحانیون مخالف مصدق چنین استدلال می کردند که وی دست توده ایها را باز گذاشته، و سیاست مماشات را درپیش گرفته است. البته منش و شیوه مصدق این گونه بود که اجازه دهد هر کس در محدوده آزادی اجتماعی فعالیت کند.

در این بین انگلیسیها به سیاست تفرقه اندازی متمسک شده و عده ای را به نام توده ای به طرفداری از روسیه مطرح ساختند و با چاپ کتابهایی ضد اسلام، به نام توده ایها، چنین القا می کردند که مصدق با این اعمال موافقت دارد، و سعی می کردند رابطه روحانیت و مصدق را بیش از پیش تیره سازند.

۴- آیه الله کاشانی نیز پس از مدتی به صف مخالفین مصدق پیوست و کسانی مانند حسین مکی و چند تن دیگر از ملی گرایان هم با او هماهواز شدند.

مجموع این مخالفتها، از مشکلات و اختلاف نظرهای کوچک، مخالفت های بزرگی را سامان داد، و در پشت تمام این جو سازیها، دست توطئه گر انگلیس دیده می شد.

برای مثال، بعضی افراد ظاهر الصلاح، نزد آیه الله کاشانی رفتند و از ایشان خواستند که به مصدق دستور انجام کاری برای آنها را بدهد. اگر مصدق به این فرامین و خواستها تن درمی داد و آن افراد به منافع خود دست می یافتند که هیچ، ولی چنانچه تمرد می کرد، با جو سازی و توطئه این حضرات مواجه می شد. مثلاً به آیه الله کاشانی می گفتند که آقا، چه نشسته اید که تمامی زحمات را شما کشیده اید و شما اعلام جهاد داده اید و ... خون قیام را ما دادیم، اما حالا نه احترامی به شما و ما می گذارند و نه اطاعتی دارند ... انگلیسیها هم آتش بیار ممرکه بودند. در این میان حضرت آیه الله طالقانی که تیزبینی خاصی داشت و از نزدیک با مصدق و آیه الله کاشانی رفاقت و دوستی داشت، تلاش زیادی برای رفع اختلاف و کنورت میان آنها

به عمل آورد که البته نتیجه ای دور نداشت.

ایشان می فرمود که اختلاف میان این دو نفر ریشه ای نیست ولی چون بعضیها به اختلاف آن دو دامن می زنند، جلوگیری از تفرقه ممکن نیست. در تهران شخصی مثل آیه الله بهبهانی و از بازاریان، کسانی مانند مرحوم طبیب نیز به صف مخالفت با مصدق پیوستند.

□ اوضاع اقتصادی ایران در زمان نخست وزیری مصدق

هنگامی که با تلاش انگلیسیها تفرقه و دشمنی به اوج رسید، دولت مصدق از طرف انگلیس تحریم اقتصادی شد؛ کشتی حامل نفت ایران (اولین فروش نفت پس از ملی شدن) در کانال سوئز توقیف گشت و هر گونه تقاضای دریافت وام از سوی دولت مصدق نیز بایکوت شد. تحریم اقتصادی، مصدق را وادار به چاپ اوراق قرضه ملی ساخت که اتفاقاً استقبال عمومی ملت ایران برای خرید این اوراق مطلوب بود.

هر برگ از اوراق، یکصد تومان قیمت داشت و چنانچه هر فرد ایرانی - جمعیت ایران در آن دوران بیش از بیست میلیون نفر بود - یک برگ سهم خریداری می کرد نیاز به دریافت وام سیصد میلیون تومانی برطرف می شد. اما صاحبان سرمایه (وابسته به دربار) فقط به صورت نمایی چند برگ اوراق قرضه خریدند و استقبال شایانی از این طرح نکردند.

در طول ۲۸ ماه نخست وزیری مصدق، وضع بازار و معیشت مردم مطلوب بود. کسب و کار در بازار بسیار خوب و پر رونق بود. خرید و فروش در آن به خوبی صورت می گرفت. بیکاری و شغل کاذب بسیار کم بود. علت اصلی این قضیه را در عدم اتکا به فروش نفت باید جست. چرا که اولین کشتی ویژه فروش نفت ایران در کانال سوئز توقیف شد. این مسأله روشن ساخت که باید به فکر درآمدهای غیر نفتی بود.

در آن دوره هیچ نوع گرانی به چشم نمی خورد و هر کس در حد خود، به کار اشتغال داشت. مصدق پس از ناامید شدن از فروش نفت، مردم و کسبه و تجار را به بازاریایی برای صادرات کالاهای ایرانی بسیج کرد؛ تاریخچه صادرات بعضی از تولیدات سنتی کنونی به همان زمان باز می گردد. در آن زمان هر چیزی ارزش

جمع کردن و فروختن را داشت. به طور مثال چون پوست انار خشک شده، به خارج از کشور صادر می شد، هیچ کس پوست آن را دور نمی ریخت و عده ای هم به جمع آوری و خرید پوست انار میادرت می کردند. یا این که اجناس کهنه و پارچه های مندرس را خریداری کرده و سپس می فروختند. روستاییان و عشایر هم به جمع آوری گیاهان و میوه های کوهی از قبیل آلوک (بادام کوهی)، بنه و ریشه مهک گیاهان دارویی پرداخته و در شهرها می فروختند. از این طریق، هم روستاییان با دریافت پول کافی آذوقه مورد نیاز خود را تهیه می کردند، و هم بسیاری از بیکاران به کار مشغول می شدند. برای صدور هر کدام از این محصولات نیز تاجران ویژه ای وجود داشت که علاوه بر تجارت پروتق خود با خارج از کشور، مالیات مناسبی به خزانه دولت واریز می کردند. شاید آن دوره تنها دوره موفق برای بانک ملی ایران محسوب می شد که طبق آمار، درآمدهای صادرات و واردات در کشور باهم برابری می کرد. نه قبل و نه بعد از آن، چنین چیزی دیده نشد.

در دادگاه لاهه هم، با سخنان دکتر مصدق و دفاع از حقوق ملتها، حق به ملت ایران رسید، و جهان متوجه شد که قصد انگلیسها در کشور، چه بوده است و جالب آن که تمام ملت ایران در مساجد دست به دعا برداشته بودند تا شاید رأی به نفع ما صادر شود. متأسفانه به خاطر نبودن تلویزیون و وسایل انتقال سریع خبر، مردم مدتی بعد از صدور رأی متوجه پیروزی ایران در دادگاه لاهه شدند.

چون طبق رأی دادگاه لاهه، تولید و صدور نفت ایران آزاد شد و محاصره اقتصادی هم تأثیر چندانی بر جای نگذاشت، انگلیس، توطئه دیگری علیه حکومت مصدق سازمان داد و آمریکا و روسیه را نیز با خود همراه ساخت. طرح انگلیس انجام کودتا توسط زاهدی بود.

□ آغاز انشعاب در «حزب ایران» و تشکیل گروه «سوسیالیست های خداپرست»

در همان دوران اختلافهای شدیدی در کادر مرکزی حزب ایران به وقوع پیوست که به تجزیه آن انجامید.

گروه منشعب از حزب ایران، «سوسیالیستهای خداپرست» نامیده شدند. اعضای اصلی این گروه را محمد نخشب و حسین راضی تشکیل می دادند. مسؤلیت شاخه

انتشایی در شیراز با دکتر علی شریعتمداری بود. اختلاف اصلی این افراد با دکتر سنجایی، بر محور اپیدئولوژی قرار داشت.

حزب ایران به دو گروه به نامهای حزب مردم ایران و حزب ایران تقسیم شد. حزب مردم ایران که به سوسیالیستهای خدابپرست معروف شدند، چنین استدلال می‌کردند که کلمه سوسیالیسم صرفاً به دلیل جذابیت و روشنفکرپسندی آن به کار گرفته می‌شود، ولی در اصل، اعضای این حزب افراد متعهد و متدین به احکام اسلام هستند.

به علت هماهنگی روحی و فکری دکتر شریعتمداری و برادرم (دکتر طاهری) با این گروه، من نیز در آن به فعالیت پرداختم و جزوه‌های چاپی را می‌فروختم. این جزوه‌ها به نام «حزب چیست؟» «کلید مبارزات سیاسی» یا «واژه‌های سیاسی» و «مادپگری» غالباً توسط محمد نخشب تهیه و تنظیم می‌گردید. محمد نخشب پس از کودتای ۲۸ مرداد از ایران فرار کرد و در خارج از کشور درگذشت.

□ تحلیل شرایط جامعه در زمان مصدق

در مورد مصدق باید بدانیم که او از لحاظ اعتبار ملی در سطح بالایی قرار داشت و همین الآن هم در سالن دادگاه بین‌المللی لاهه مجسمه‌ای از او بر دیوار نصب است که بر زیر آن نوشته شده «مرد غرب»^۱. علت این امر هم به صلاحیت و استحکام مصدق در دفاع از حقوق ملت ایران با استفاده از قوانین بین‌المللی بازمی‌گردد، که نه تنها رأی پیروزی ایران را با خود همراه آورد، بلکه توانست بر نفوذ کشورهای غربی نیز چیره شود و همین مطلب که بر خیلی‌ها پوشیده است موجب اطلاق جمله «مرد غرب» بر او شد.

اختلافات مصدق و آیه‌الله کاشانی روز به روز بالا می‌گرفت و تلاشهای آیه‌الله طالقانی هم برای ایجاد تفاهم نافرجام می‌ماند؛ آیه‌الله بهبهانی و همراهان ایشان نیز به مخالفت با مصدق اصرار می‌ورزیدند. فداییان اسلام هم به دو دسته تقسیم شده بودند. ترور نافرجام دکتر فاطمی توسط یک جناح از فداییان اسلام اوضاع را متشنجتر ساخت. در این گیر و دار، مصدق مجلس را متحل اعلام کرد و ضمن

۱. آقای انصاری که از حقوق‌دانان ایرانی و کارمند وزارت دفاع است و برای پیگیری بهانه‌های الجزایر به دیوان لاهه رفت و آمد دارد، اخیراً می‌گفت که از مجسمه مصدق با همان وضع در دیوان لاهه نگهداری می‌شود.

اجرای فراندوم در سال ۱۳۳۲ رضایت مردم را برای این اقدام جلب نمود. عوامل شاه با استفاده از انحلال مجلس و آماده بودن زمینه اختلافات داخلی، با تکیه بر حکم نخست‌وزیری زاهدی که از سوی شاه صادر شده بود، روز ۲۵ مرداد ماه با تعدادی نیرو به ساختمان نخست‌وزیری حمله کردند، ولی با توجه به حمایت طرفداران مصدق، که با استفاده از تاکتیکهای سیاسی به مبارزه با مهاجمین پرداخته بودند، توطئه خنثی شد. پس از این مرحله و هنگامی که مردم گمان می‌کردند توطئه شکست خورده است، در روز ۲۸ مرداد کودتاچیان با کمک برخی از قوای شهربانی و ارتش، با تانک و اسلحه، به مقر دکتر مصدق حمله کردند. در این هنگام مصدق قصد فرار نداشت و می‌گفت بگذارید هر چه خدا می‌خواهد اتفاق بیفتد، ولی اطرافیان او، وی را به اجبار به محل دیگری بردند. پس از آن دکتر مصدق محل استقرارش را به اطلاع کودتاگران رسانید و به این ترتیب توسط آنها دستگیر شد.

□ مروری بر شیوه مدیریت دکتر محمد مصدق

یکی از موفقیت‌های مصدق، سیاست اقتصادی او بود. مصدق پس از آن که نخست‌وزیر شد، هیچ نوع تشکیلات جدیدی پدید نیاورد و درصدد توسعه سیستم پیرامون خود نبود. او در حفظ اموال عمومی و صرفه جویی اقتصادی بسیار دقیق عمل می‌کرد و حتی میهمانان خارجی را با هزینه شخصی خود پذیرایی می‌کرد. او از منابع درآمد خود که در روستای احمدآباد داشت، برای پرداخت هزینه‌های نخست‌وزیری استفاده می‌کرد. مصدق به دلیل اعمال سیاست صرفه جویی اقتصادی توفیق یافت که علاوه بر جلوگیری از ایجاد تورم، نیازهای اقتصادی کشور را نیز رفع نماید.

مصدق سخن بسیار معروفی داشت که می‌گفت: «اگر دولت موفق نشود که از اسراف و تبذیر جلوگیری به عمل آورد و سوراخها و شکافهای بودجه را نبندد، هیچ درآمدی کفاف خرج دولت را نمی‌دهد؛ دقیقاً مانند آن که در استخری سوراخها و شکافهایی باشد و انتظار داشته باشیم آب در آن جمع شود.» این جمله یک حقیقت بزرگ است، که باید به عنوان درس همیشگی به خاطر داشته باشیم و رسیدن به - تأمین بودجه - (هدف) جز با بستن درزها و سوراخها میسر نخواهد بود.

□ علل شکست دکتر مصدق

در بررسی دلایل این مطلب که چرا پس از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد، کودتای ۲۸ مرداد با موفقیت انجام گرفت، باید به تسامح و سهل انگاری دکتر مصدق اشاره کرد. حقیقت مطلب این بود که در برخورد با کودتای ۲۵ مرداد اگرچه ملت پیروز شدند، ولی دشمن به طور کامل از بین نرفته بود. در این میان دو عقیده وجود داشت، یکی عقیده کسانی مانند «دکتر فاطمی» بود که اصرار داشتند باید مردم را مسلح کرد و با کودتاچیان و متمردهن به اشد مجازات برخورد نمود. دکتر فاطمی - وزیر خارجه دولت مصدق - همچنین اعتقاد داشت که باید برخی از کودتاچیان اعدام شوند تا مسأله به طور بنیادی حل گردد.

از طرف دیگر مصدق مخالف اعمال چنین سیاست خشونت آمیزی بود. به همین سبب، نه تنها مردم را مسلح نکرد، بلکه از مجازات کودتاچیان نیز خودداری ورزید. هیچ کدام از دستگیر شدگان نیز اعدام نشدند و این سهل انگاری تا آن جا تداوم یافت که سه روز بعد، توطئه ای دیگر به پا شد و با بی رحمی و شقاوت قیام ملی مردم را سرکوب کردند.

عوامل کودتاچی شاه، در اندک زمانی به سرکوب ملت پرداختند، و رژیم کودتا را بر کشور تحمیل کردند. تعداد زیادی از اهالی احمدآباد و جمیع کشمیری از آزادی خواهان، در حین کودتا و روزهای پس از آن کشته شدند، و تعدادی را نیز پس از دستگیری به جوخه های اعدام سپردند. دکتر حسین فاطمی یکی از نیروهای وفاداری بود که بعد از کودتا اعدام شد و تا آخرین لحظه های زندگی هیچ گونه نرمشی از خود نشان نداد.

□ حرکتهای پس از کودتا

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، پس از انجام یک دوره حرکتهای موضعی به وسیله مرحوم آیه الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر شیبانی و برخی دیگر از افراد مبارز، نهضت مقاومت ملی تشکیل شد. عمده کار این گروه رهبری مقاومتها علیه کودتاچیان بود. از جمله کارهای نهضت مقاومت، انتشار تعدادی نشریه به صورتی مخفی بود که از آن جمله می توان به نشریه های «راه مصدق» و «دفاعیات مصدق» اشاره کرد. در آن روزها من در حزب مردم ایران فعالیت داشتم و این نشریه ها را در

شیراز و کازرون پخش می‌کردم.

نشریه‌هایی که ما از سال ۱۳۳۲ به بعد در کازرون تکثیر و پخش می‌کردیم سه گرایش عمده داشتند:

- ۱- مبارزه با رژیم شاه و کودتای زاهدی.
- ۲- محکومیت قرارداد کنسرسیون و پیمانهای بغداد و سترو.
- ۳- حمله علیه توده‌ایها و خیانت‌های آنها.

در مورد موضوع اول، رژیم شاه که در پس کودتای زاهدی به استبداد بیش از پیش متوسل شده بود مورد حمله قرار گرفت و دریاب موضوع دوم به محکومیت قراردادهای استعماری تازه منعقد اعتراض کردیم. قرارداد کنسرسیون که بهانه‌ای بود برای غارت نفت از جمله این قراردادها بود. پیمان بغداد نیز که متشکل از کشورهای ایران، عراق، ترکیه و پاکستان بود محور مخالفت و اعتراض بود. اساس این پیمان حفظ منافع آمریکا در منطقه بود. پیمان بغداد پس از خروج عراق از این قرارداد، به پیمان «سترو» تغییر نام داد.

بخش سوم این نشریه نیز به افشای خیانت توده‌ایها اختصاص یافت که توان خود را در خدمت عوامل کودتا قرار داده بودند. این نشریه توسط تنها دستگاه ماشین‌نویسی موجود در کازرون که در اختیار فرزند یکی از تجار قرار داشت، تایپ شد و در تیراژ محدودی منتشر گردید. رضایت این شخص را برای همکاری با خود جلب کرده بودیم. او هم کلاس من در مدرسه بود و کمک شایان توجه اش در ماشین کردن متن نشریه بسیار مهم تلقی می‌شد.

ما علاوه بر آن، شعارنویسی بر روی دیوارها و پخش تراکت و اعلامیه در دبیرستان را نیز برعهده داشتیم. بر روی این اعلامیه‌ها نوشته شده بود: «مرگ بر رژیم زاهدی»، «مرگ بر رژیم شاهنشاهی»، «زنده باد مصدق»، و ... ما برای پخش این اعلامیه از کمک یکی دیگر از دوستان که «عالی» نام دارد و اینک ساکن شیراز است، استفاده می‌کردیم. ناگفته نماند که در ارتباط با پخش این نشریه‌ها و اعلامیه‌ها برای اولین بار در سال ۱۳۳۲ دستگیر شدم ولی چون به سن قانونی نرسیده بودم، پس از سه روز آزاد شدم.

□ چگونگی دستگیری برای اولین بار

در آن زمان هنوز «ساواک» به وجود نیامده بود و رکن دو که بخشی از ارتش به حساب می‌آمد، وظیفه ساواک را برعهده داشت. عوامل رکن دو با تطبیق دادن دست خط اعلامیه‌ها و اوراق امتحانی دانش‌آموزان، دقیقاً دریافته بودند که نوشتن اعلامیه کار من بوده است و البته من هم پس از دستگیری منکر شدم.

لازم به توضیح است که این دستگیری پیش از ماشین کردن اعلامیه‌ها بود و من پس از پی بردن به شیوه شناسایی و دستگیری خود، تصمیم گرفتم با استفاده از تنها ماشین تحریر موجود در کازرون به تکثیر برگ، برگ اعلامیه‌ها یا نشریه‌ها بپردازم. پس از آن صاحب ماشین با استفاده از ماشین تحریر تجارخانه پدرش، این امکان را فراهم ساخت که ما چند برگ، چند برگ اعلامیه‌ها را ماشین کنیم؛ چون امکان تکثیر وجود نداشت و هر چند برگ باید به طور جداگانه ماشین می‌شد و تعداد نشریه، به همین سبب، حدود سی نسخه بود.

متن این نشریه توسط دکتر هاشمی، که از اهالی کازرون بود و اینک در خارج از کشور به سر می‌برد تهیه می‌شد. ایشان از همکاران «حزب مردم ایران» بود و در کنار آقایان حبیب‌الله معنویان، دکتر شریعتمداری و نخشب به مبارزه اشتغال داشت. از دیگر اعضای این جمعیت باید به حبیب‌الله بیمان نیز اشاره داشت که مدتها بعد «جنبش مسلمانان مبارز» را تأسیس کرد و نشریه «امت» را هم در اوایل انقلاب اسلامی منتشر ساخت. به هر صورت آن دوران یکی از فعالترین دوران مبارزاتی ما بود و علاوه بر استفاده از متون دستنویس یا ماشین شده، عکسهای از مصدق را نیز به چاپ رساندیم؛ که شعری با این مضمون از روزنامه «راه مصدق» همراه آن بود:

«تا مرگ زاهدیها، تا سرنگونی خصم، نهضت ادامه دارد».

به علاوه سروده‌ها و تصانیفی هم از روزنامه جدا کرده بودیم که در حد وسیعی بخش می‌شد. پس از این اقدامات، در تیر ۱۳۳۳ مجدداً دستگیر شدم.

هنگامی که رکن دو مرا بازداشت کرد، توسط سپهبد سپاتلو و سرهنگ سماعی فرماندهی وقت تیپ کازرون بازجویی شدم. آنها اصرار داشتند بدانند که خط اعلامیه‌ها و شعار زیر عکس مصدق از آن کیست. از همان ابتدا وظیفه خود را به خوبی می‌دانستم و به هیچ قیمتی حاضر به گفتن نام آقای هاشمی - نویسنده اعلامیه‌ها - نشدم و چون می‌دانستم که چه کسی مرا به رکن دو لو داده است، تمام مسؤولیتها را

به گردن همان شخص انداختم؛ تمامی دستخطها را نیز مربوط به او دانستم.

در این دستگیری که حدوداً هفتاد روز به طول انجامید، من تنها بودم و نهایتاً به دلیل پذیرفتن اتهامات وارده چه از بابت دستخط و چه به خاطر شعارنویسی روی دیوار، تبرئه شدم.

در طول بازداشت، من تنها زندانی مسلمان بودم که در کنار چند توده ای به سر می بردم. از این تعداد توده ای، یک نفر ترک بود که ستاری نام داشت و نیز شخص دیگری از بستگان ما که او هم به جرم فعالیت در حزب توده در زندان به سر می برد.

در طی زمان بازداشت، مدتی را در زندان افرادی تپ کازرون، مدتی در زندان ارتش و روزهای آخر را نیز در زندان شهربانی کازرون سپری کردم.

لازم به ذکر است که در آن زمان، نیروهای امنیتی بیشتر به دنبال عوامل حزب توده بودند. حتی در هنگام دستگیری، مرا به اتهام توده ای بازداشت کردند و مدتی طول کشید تا به آنان ثابت شود که حرکت ما نه تنها توده ای نیست بلکه در مخالفت با آنان است. مدارک و کتابهای ضد توده ای را نیز که در منزل ما یافته بودند دلیل مخالفت من با حزب توده بود. همین عوامل، در تبرئه من از اتهامات وارده کاملاً اثر گذاشت.

در آخرین روزهای بازداشت که با امتحانات شهریورماه قرین شده بود، چون چند امتحان معوقه داشتم، با همکاری مسؤولان زندان و مساعدت فراوان دبیرستان، با همراهی چند سرباز مسلح به دبیرستان شاهپور - تنها دبیرستان کازرون - رفتم و در امتحانات شرکت کردم. معلم زبان دبیرستان به نام آقای ابوظالب مهندس که با حرکت سیاسی ما موافقت داشت، نمره مناسبی برابم منظور کرد. البته در مدت بازداشت به خاطر فرصت خوبی که برای مطالعه داشتم به تقویت زبان پرداختم.

نظام آموزشی کشور در آن سال تغییر کرد. تا پیش از آن پس از گذراندن شش سال تحصیلی ابتدایی و پنج سال دبیرستان به محصل دیپلم علمی می دادند. اما از آن پس مقرر شد که دوره تحصیل به دوازده سال افزایش یابد؛ یعنی پس از سال یازدهم، هرکس در یکی از رشته های ریاضی، طبیعی و ادبی ادامه تحصیل داده و دیپلم آن رشته را اخذ نماید. از این رو پس از اخذ دیپلم علمی در سال ۱۳۳۴، برای اخذ

دیپلم ریاضی و تحصیل در کلاس دوازدهم، به شیراز رفتم.

□ مهاجرت به شیراز برای تحصیل و تداوم مبارزه

در طول یک سال فعالیت و تحصیل در شیراز حرکتهای سیاسی من محدود به شرکت در جلسات و برگزاری بحثهای سیاسی بود. موضوعاتی که در این جلسات به بحث گذارده می شد، برگرفته از جزوات چاپ شده توسط حزب مردم ایران بود که توسط محمد نخشب نوشته شده بود. بعضی از این درسها به صورت طبقه بندی شده و در قطع کتابهای جیبی چاپ شد. نام برخی از کتابهای مورد بحث از این قرار بود: «حزب چیست؟»، «واژه های اجتماعی و سیاسی» که به مفاهیمی مانند سوسیالیسم یعنی چه؟ کمونیسم یعنی چه و ... می پرداخت، کتاب «بشر مادی و ماتریالیسم دیالکتیک»، که بیشتر حول محور بحث های شناخت و ماتریالیسم دیالکتیک قرار داشت و هم چنین یک دوره آموزشهای عقیدتی و مذهبی برای تقویت نیروهای مذهبی در برابر توده ایها و کمونیست ها.

بار این کلاسها پیش از همه بر دوش دکتر علی شریعتمداری سنگینی می کرد و ما همگی به عنوان شاگرد او مشغول فعالیت بودیم. بخش دوم جلسات بحث و گفتگو در شیراز، تبادل نظر پیرامون وقایع سیاسی روز و تحولات جاری کشور بود که به صورت نوشته شده یا شفاهی به جلسه آورده می شد و افراد حاضر از آن مطلع می شدند.

در شیراز هم محل تحصیل من دبیرستان شاهپور بود؛ چرا که این دبیرستان تنها دبیرستان شهر برای تحصیل در رشته ریاضی محسوب می شد.

تعداد افراد حاضر در جلسات پنج-شش نفر بیشتر نبود. گاهی در کنار این جلسات به بخش اعلامیه های نهضت مقاومت ملی که از تهران به دستمان می رسید اقدام می کردیم. علاوه بر آن نشریاتی مانند «راه مصدق» و «مکتب مصدق» هم به دست ما می رسید که پس از مطالعه به دیگران نیز می رساندیم.

رژیم همیشه مترصد فرصتهایی بود که این روابط را کشف کند و به آزار و اذیت ما بپردازد. تا آن جا که خود من در مجموع نه مرتبه بازداشت شدم که به دو مورد آن اشاره کرده ام.

□ بازداشت فداییان اسلام

مهمترین واقعه‌ای که در سال ۱۳۳۲ بر من تأثیر گذاشت و بسیار مهم است، اعدام اعضای فداییان اسلام بود. پیش از آن، با نشریات فداییان اسلام تا اندازه‌ای آشنا بودم و خصوصاً ترور رژیم آرانوسط خلیل طهماسبی، اثر بسیار زیبایی از آنها در یاد مردم باقی گذارده بود. اعتقاد داشتم که فداییان اسلام جزو چهره‌های فعال ملی و مذهبی به شمار می‌آیند و روزنامه «اصناف» را که ویژه‌ی درج اخبار مسایل فداییان اسلام بود مطالعه می‌کردم. اعدام نواب صفوی و یارانش، بسیار متأثر کننده بود و دو تن از علمای بزرگ آن موقع شیراز، حضرات آیات شیخ بهاء‌الدین محلاتی و سید نورالدین شیرازی علیه این اقدام اعتراض کردند.

جدای از اعتراض این دو عالم بزرگوار، اعتراض چشمگیر دیگری در شیراز مشاهده نشد ولی بعد از آن بود که دریافتیم آیه‌الله خمینی که در قم ساکن بودند، پس از شنیدن خیر دستگیری فداییان و محکومیت آنها به اعدام، تلاش گسترده‌ای را به انجام رسانیده‌اند که با استفاده از نفوذ مرجعیت آیه‌الله بروجردی، مانع از اعدام این افراد شوند. نیروهای امنیتی رژیم هم که متوجه تلاش آیه‌الله خمینی می‌شوند، مانع انجام هرگونه ملاقات با آیه‌الله بروجردی شدند و آن قدر کار را دشوار می‌کنند تا جایی که آیه‌الله خمینی، شبانه با استفاده از نردبان خود را به بام منزل آیه‌الله بروجردی رسانده و موضوع را با ایشان در میان می‌گذارند. آیه‌الله بروجردی از شنیدن خیر بسیار ناراحت و نگران می‌شود و برای رهایی محکومین به اعدام اقدام می‌کند اما نیروهای امنیتی، شبانه و با سرعت عمل، نواب صفوی و یارانش را اعدام می‌کنند و آیه‌الله بروجردی را در مقابل یک عمل انجام شده فرار می‌دهند.

□ حرکت به تهران و توسعه فعالیت

پس از پایان تحصیلات در شیراز، برای ادامه تحصیل و شرکت در کنکور، به اتفاق برادرعم (دکتر محمد حسن طاهری) راهی تهران شدم. در ضمن ایشان قبلاً در تهران بود و در ماجرای سی تیر علیه دولت قوام السلطنه شرکت داشت.

پس از ورود به تهران، خود را برای شرکت در کنکور آماده کردم و خوشبختانه در

رشته شیمی قبول شدم. همزمان با شروع تحصیل، فعالیت های قبلی خود را نیز ادامه دادم و با کمک برادرم، با محمد نخشب دبیر جمعیت مردم ایران که زندگی نیمه مخفی و پنهانی را سپری می کرد، از نزدیک آشنا شدم. از دیگر افرادی که در تهران با آنها آشنایی نزدیکتری یافتیم حسین راضی و دکتر حبیب الله پیمان بودند. دکتر پیمان در آن موقع دانشجوی دانشکده دندانپزشکی بود. همین افراد به علاوه دکتر شریعتمداری، در تهران جلساتی را ترتیب می دادند که در واقع تداوم جلسات شیراز محسوب می شد. در این جلسات، بحث پیرامون مسایل ایدئولوژیکی اهمیت ویژه ای داشت.

□ اختلاف عقیدتی در حزب مردم ایران

ناگفته نماند که من از همان ابتدا سؤالاتی را درباره وضعیت فکری حزب می پرسیدم. سؤال من این بود که چگونه ممکن است سوسیالیسم بر پایه آرمان خداپرستی شکل پذیرد؟ و آنها در پاسخ می گفتند که سوسیالیسم مورد نظر، همان قرآن و اسلام است. و باز من سؤال می کردم که اگر منظورشان همان قرآن و اسلام است، چرا به بهانه سوسیالیسم آنها را مطرح می کنید و آنها در یک پاسخ که برای قانع کردن افراد مذهبی آماده کرده بودند، می گفتند: چون جوانان به دنبال ظاهر جذاب هستند، چنانچه بخواهیم استدلال خود را از طریق اسلام و آخوند و فقه مطرح کنیم، احتمالاً توفیقی نخواهیم یافت به همین لحاظ، مطالب مورد نظر خویش را که همان اسلام و قرآن است به نام سوسیالیسم ارائه می کنیم تا بیشتر قابل پذیرش باشد.

من شاهد بودم که در میان اعضای حزب، یک رفتار دوگانه وجود داشت و از خط فکری واحدی پیروی نمی کردند. یعنی عده ای معتقد بودند که چون در مملکت، یک فرهنگ مذهبی وجود دارد، و علی رغم این که هدف اصلی ما رسیدن به خود سوسیالیسم است، لیکن خدا را هم قبول می کنیم و می گفتند این ایده خلاف نظر کمونیستها است چون آنها می گویند سوسیالیسم بدون خدا، ولی ما می گوئیم سوسیالیسم با قبول خداوند. این پاسخها برای من قابل قبول نبود و موجب شد که بالاخره از آنها جدا شوم.